

(لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ): نه می زاید و نه زاده شده است

لا شك أن المقصود بالولادة في الآية ليست الولادة الجسمانية فلا أحد يقول بهذه الولادة لتنتفى، وإن كان هناك مجسمة انحرفت بهم الأوهام والجهالات إلى وادي التجسيم الذي لا يقره العقل السليم أو الفطرة النقية للإنسان فجسموا الذات الإلهية، فالمراد هنا نفي الولادة بمعنى الانفصال عن أم أو أصل انفصلت عنه الذات الإلهية أو فرع انفصل عن الذات الإلهية. وهذا النفي وإن كان فيه رد على من قال أن عيسى ابن الله ومن قال إن عزيزاً ابن الله أو من قال بالأقانيم الثلاثة أو من قال بالأثنيينية، ولكنه في الحقيقة متعلق بالآيات السابقة، فإذا كانت الذات الإلهية أو الله جامعة لكل الأسماء والصفات الإلهية، فهنا يرد سؤالان:

قطعاً منظور از ولادت در این آیه، ولادت جسمانی نمی باشد زیرا هیچ کس قایل به این نوع ولادت نیست تا نفی آن، موضوعیت پیدا کند. البته فرقه‌ی مجسمه از روی پندارها و نادانی‌ها منحرف شدند و در وادی تجسم که عقل سلیم یا فطرت پاک آدمی آن را بر نمی‌تابد، فروغلطیده، برای ذات الهی جسم قایل شدند. در اینجا مقصود، نفی ولادت یعنی انفصال و جدا شدن از مادر یا از اصلی است که ذات الهی از آن جدا شده، یا فرعی که از ذات الهی منفصل گشته است، می باشد. اگر چه در این نفی، پاسخی برای کسی که عیسی و عزیز را پسر خدا دانسته و نیز جوابی است برای آنکه به اقانیم سه‌گانه یا اثنیینیت [۹۲] قایل گشته است، وجود

دارد ولی در حقیقت متعلق به آیات پیش از آن است. اگر ذات الهی یا الله جامع کل اسما و صفات الهی باشد، دو سؤال پیش می آید:

الأول: فهل إن هذه الأسماء والصفات القديمة هي آلهة منفصلة عن الله باعتبار أن ألوهيتها مطلقة في الجهات التي تمثلها؟! والجواب واضح كما قدمت سابقاً: فهذه الصفات والأسماء أي العليم، القدير، الحكيم غير منفكة عن الذات الإلهية بل هي عين الذات، فهو كما قدمت قادر والقدرة ذاته وعالم والعلم ذاته و... . سؤال نخست: آیا این اسما و صفات قدیمی، خدایی است که از الله منفصل گشته، به این اعتبار که الوهیت این خدا در تمام جهاتی که نمود یافته است، مطلق می باشد؟! پاسخ این سؤال واضح است و من قبلاً آن را بیان داشته ام: این صفات و اسما یعنی عليم، قدیر و حکیم، از ذات الهی منفک نیست بلکه عين ذات هستند و همان گونه که پیشتر گفته ام او قادر است و قدرت ذات او است، او عالم است و علم ذات او است و....

والسؤال الثاني: هل إن الذات الإلهية أو الله منفصلة عن الحقيقة والكنه هو أو الاسم الأعظم الأعظم الأعظم؟! سؤال دوم: آیا ذات الهی یا الله، از حقیقت و کُنه «هو» یا اسم اعظم اعظم اعظم منفصل است؟!!

والجواب هو: إن الذات الإلهية أو الله هي تجلٍ وظهور للحقيقة والكنه واجه بها سبحانه وتعالى خلقه، فبما أن هوية الخلق هي الفقر فلا بد أن تكون المواجهة بالغنى، فواجه سبحانه وتعالى

الظلمة والعدم والنقص بالنور والوجود والكمال، فالذات الإلهية أو الله هي عين الكنه أو الحقيقة وكما ورد في الحديث عن علي بن موسى الرضا (ع) أنه قال: (إن بسم الله الرحمن الرحيم أقرب إلى اسم الله الأعظم من سواد العين إلى بياضها) [93].

پاسخ: ذات الهی یا الله عبارت است از تجلی و ظهور حقیقت و کُنه که خدای سبحان با آن با خلقش رویارو می شود. از آنجا که هویتِ خلق، فقر است لذا این رویارویی باید الزاماً با غنا (بی نیازی) باشد. حق تعالی، ظلمت و عدم و نقص را با نور و وجود و کمال رویارو شده است؛ پس ذات الهی یا الله، همان عین کُنه یا حقیقت است. این معنا در روایتی از امام رضا (ع) نقل شده که فرمود: «بسم الله الرحمان الرحيم به اسم اعظم خدا نزدیکتر است از سیاهی چشم به سفیدی آن» [۹۴].

فالحقيقة ظهرت بالذات الإلهية أو (الله) لجهة حاجة الخلق لسد نقصهم، وللمعرفة (كان سبحانه وتعالى كنزاً فخلق الخلق ليعرف)، والمعرفة لا تكون إلا معرفة الذات الإلهية بمعرفة (الأسماء والصفات)، أما معرفة الكنه والحقيقة فلا تكون إلا العجز عن المعرفة، والنتيجة فكما أن الأسماء والصفات فانية في الذات الإلهية (الله) وهي عين الذات كذلك فإن الذات الإلهية فانية في الكنه والحقيقة التي هي المطلب والمقصود الحقيقي في العبادة، ومن هنا فلا يوجد انفصال عن الذات الإلهية كما أن الذات الإلهية أو الله ليست منفصلة عن الحقيقة بل هي تجلٍ وظهور للكنه والحقيقة.

حقیقت با ذات الهی یا «الله» ظهور یافته است، به دلیل احتیاج خلق به برطرف ساختن نقص خود و نیز برای کسب معرفت (خدای سبحان گنجی بود و خلق را

آفرید تا شناخته شود) و شناخت محقق نمی‌شود مگر با شناخت ذات الهی به وسیله‌ی شناخت «اسما و صفات»؛ اما شناخت کُنه و حقیقت صورت نمی‌بندد مگر از طریق عجز از شناخت. در نتیجه همان‌طور که اسما و صفات، در ذات الهی یا «الله» فانی است که این عین ذات است، بر همین مبنا ذات الهی نیز فانی در کُنه و حقیقت است که همان مطلوب و مقصود حقیقی از عبادت می‌باشد. از اینجا مشخص می‌شود که انفصالی از ذات الهی وجود ندارد، همان‌طور که ذات الهی یا الله از حقیقت منفصل نبوده است بلکه تجلی و ظهور کُنه و حقیقت می‌باشد.

* * *

[2] - اثنبیت: معتقد بودن به دو جوهر ماده و روح. (مترجم)

[93] - عیون أخبار الرضا (ع) - الشيخ الصدوق: ج 1 ص 8.

[94] - عیون اخبار الرضا (ع) - شیخ صدوق: ج 1 ص 8.